

تبادل واژگانی و اهمیت آن در فهم دقیق متن

(موردکاوی پنج ترجمه فارسی از خطبه‌های نهج‌البلاغه)

۱- سید مهدی مسبوق. ۲- مرتضی قائمی. ۳- رسول فتحی مظفری*

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

۲- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۹)

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد توجه در فرایند ترجمه، دستیابی به تعادل و برابری در ترجمه است که از طریق مطالعه جنبه‌های مختلف زبان مبدأ صورت می‌پذیرد و یکی از مهم‌ترین زمینه‌های مورد پژوهش در تبادل ترجمه‌ای، برابری واژگانی است. هرچند این امر به شکل کامل در بین دو زبان مبدأ و مقصد، به علت امکانات زبانی مختلف، قابل دستیابی نیست، اما وظیفه مترجم این است که تا آنجا که امکان دارد، بکوشد برابری واژگانی دقیقی ارائه نماید. یکی از شیوه‌های دستیابی به برابری واژگانی در فرایند ترجمه، توجه به لایه‌ها و آحاد مختلف معنایی واژگان و پدیده‌هایی همچون شمول معنایی و چندمعنایی و نیز توجه به بافت و موقعیت کلام است. بنابراین، با تقسیم‌بندی برابری واژگانی به پنج قسمت، افزون بر شناخت حوزه معنایی واژگان، به ترجمه‌ای صحیح و برابر می‌توان دست یافت. این پنج قسم عبارتند از: برابری یک‌به‌یک، برابری یک‌به‌چند، برابری چند به یک، برابری یک به جزء و برابری یک به صفر. پژوهش حاضر بر آن است که به تطبیق پنج ترجمه فارسی از خطبه‌های نهج‌البلاغه شامل ترجمه‌های دشتی، شهیدی، فقیهی، فیض‌الاسلام و جعفری بپردازد تا از این رهگذر، میزان موفقیت مترجمان یاد شده در تحقق برابری واژگانی را مورد سنجش قرار دهد. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که برخی مترجمان به خاطر آگاهی نداشتن از لایه‌های مختلف معنایی واژگان و نیز شناخت کافی نداشتن از برخی مؤلفه‌های معنایی همچون پدیده چندمعنایی، معنای مطلق و نسبی واژگان نتوانسته‌اند ترجمه‌ای دقیق ارائه کنند.

واژگان کلیدی: برابری واژگان، ترجمه خطبه‌های نهج‌البلاغه، گونه‌های برابری واژگانی.

* E-mail: fathirasouli65@gmail.com

مقدمه

ترجمه به عنوان یک فعالیت هدفمند در راستای انتقال مفاهیم و پیام زبان مبدأ به زبان مقصد و برقراری ارتباط بین زبان‌ها، دیرگاهی است که به صورت علمی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. با روی کار آمدن مطالعات ترجمه در غرب، جهش خیره‌کننده‌ای در پیشرفت این شاخه از علم زبان‌شناسی پدید آمده است. آنچه که تمام مکاتب مختلف ترجمه در پی آن هستند، دستیابی به ترجمه‌ای دقیق به همراه امانت‌داری و انتقال همه جنبه‌های ظاهری و معنایی پیام زبان مبدأ می‌باشد. به صورت خلاصه، دستیابی به تعادل و برابری به عنوان مهم‌ترین هدف در مطالعات ترجمه به شمار می‌رود. نگاهی به مهم‌ترین تعاریف‌هایی که از ترجمه ارائه شده است، گویای اهمیت دستیابی به تعادل در فرایند پیچیده ترجمه می‌باشد. یوجین ناید (Nida)، زبان‌شناس برجسته و معروف در تعریف ترجمه می‌گوید: «ترجمه عبارت است از بازآفرینی نزدیکترین معادل طبیعی پیام زبان مبدأ در زبان مقصد، نخست از لحاظ معنایی و دوم از لحاظ سبک» (نایدا، ۱۹۸۲ م: ۱۲). کت فورد (Catford) نیز معتقد است که ترجمه کنشی زبانی است که در فرایند آن، مواد متنی در یک زبان (زبان مبدأ)، جای خود را به مواد متنی معادل در زبان دیگر (زبان مقصد) می‌دهد (ر.ک؛ فورد، ۱۹۶۵ م: ۱).

یکی از مهم‌ترین ابزارهای تکمیل و رفع کاستی‌های ترجمه، نقد و ارزیابی علمی و مداوم ترجمه‌های متفاوت از یک اثر است که می‌تواند زمینه‌ساز پیشرفت و مطالعه دیگر مترجمان در این حوزه حساس شود. با توجه به اهمیت موضوع تعادل در ترجمه، در این پژوهش بر آنیم تا با ارائه مفاهیم بنیادی مبحث تعادل، به ارزیابی برخی ترجمه‌های فارسی خطبه‌های نهج‌البلاغه بپردازیم. همچنین با توجه به اهمیت ترجمه و تأثیر آن در جذب مخاطبان و نیز اهمیت ارزش غیر قابل انکار کتاب با ارزشی همچون نهج‌البلاغه، می‌کوشیم تا برخی مشکلات و چالش‌هایی که مترجمان در دستیابی به تعادل واژگانی در ترجمه خطبه‌های نهج‌البلاغه با آن مواجه می‌شوند، مورد بررسی قرار دهیم و راهکارهایی را در این زمینه ارائه دهیم. یکی از راهکارهای ارزیابی تعادل واژگانی در ترجمه متون، مقایسه ترجمه‌های یک اثر بر مبنای گونه‌های مختلف برابری واژگانی بین واژگان زبان مبدأ و مقصد می‌باشد. بدین گونه که با تقسیم‌بندی برابری واژگانی به پنج نوع برابری یک به یک، برابری یک به چند، برابری چند به یک، برابری یک به جزء و برابری یک به صفر، ابتدا با امکانات زبانی هر دو زبان مبدأ و مقصد

آشنا خواهیم شد و آنگاه به منظور دستیابی به ترجمه‌ای دقیق به بررسی نمونه‌هایی از واژگان نهج‌البلاغه در پنج ترجمه فارسی، شامل ترجمه‌های دشتی، شهیدی، فیض‌الإسلام، جعفری و فقیهی می‌پردازیم. یکی از اهداف انتخاب ترجمه‌های مذکور، استقبال چشمگیر خوانندگان نهج‌البلاغه از ترجمه‌های مذکور می‌باشد، علاوه بر این، از دیگر دلایل اصلی این نوع انتخاب، تنوع روش ترجمه هر یک از ترجمه‌های فوق می‌باشد. برای نمونه برخی ترجمه‌ها مانند ترجمه شهیدی کاملاً ادبی هستند و سعی در حفظ سیاق متن زبان مبدأ دارند که در این مقاله سعی شده تا این پنج ترجمه ارزشمند از نظر میزان بهره‌مندی از تعادل ترجمه‌ای واژگانی، مورد مقایسه و ارزیابی قرار گیرند. ناگفته نماند که از دیگر دلایل انتخاب این پنج ترجمه فارسی، مقایسه ترجمه‌هایی است که در یک بازه تاریخی نسبتاً طولانی به زیور چاپ مزین گشته‌اند؛ به عنوان نمونه از ترجمه‌های فیض‌الإسلام و فقیهی که آثاری با قدمت هستند، استفاده نموده‌ایم تا آنجا که به ترجمه دشتی رسیده‌ایم که ترجمه‌ای معاصر محسوب می‌شود. از آنجا که واژگان به عنوان مبنا و پایه اساسی انتقال مفاهیم و پیام، نقش به‌سزایی در ترجمه دارند، چنین پژوهشی می‌تواند راه را برای دستیابی بهتر به مقوله تعادل و برابری صحیح و دقیق واژگانی در فرایند ترجمه بگشاید. بدین منظور، به بررسی و مقایسه پنج ترجمه نامبرده می‌پردازیم و از این رهگذر، می‌کوشیم که به پرسش‌های زیر پاسخ گوییم:

- ۱- دستیابی به تعادل واژگانی تا چه اندازه در مطالعات ترجمه اهمیت دارد؟
- ۲- مترجمان نهج‌البلاغه در کدام یک از انواع تعادل توانسته‌اند به میزان قابل قبولی از برابری واژگانی دست یابند؟
- ۳- کدام یک از ترجمه‌های فارسی توانسته است عملکرد نسبتاً بهتری در دستیابی به برابری واژگانی داشته باشد؟

در جستار حاضر، بر آنیم تا با روش توصیفی - تحلیلی و تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، علاوه بر یافتن پاسخی برای پرسش‌های فوق، به بررسی میزان انتقال تعادل واژگانی در فرایند ترجمه‌های فارسی نهج‌البلاغه بپردازیم.

۱- پیشینه پژوهش

اهمیت نقد و مطالعه ترجمه‌های متون دینی، اگر نگوییم که بالاتر از میزان ارزش ترجمه این نوع آثار است، از ارزش و اهمیت کمتری از ترجمه این نوع آثار نیز برخوردار نیست. از آنجا که کتاب گرانسنگ نهج‌البلاغه از مهم‌ترین کتب دینی به شمار می‌رود، ترجمه این اثر گرانبها نیز حساسیت ویژه‌ای دارد و نیازمند دانش‌های مرتبط با امر ترجمه می‌باشد. در زمینه بررسی تعادل واژگانی پژوهش‌هایی صورت گرفته که از آن جمله است مقاله «کاربردشناسی اصل تعادل ترجمه‌ای واژگان در فرایند ترجمه قرآن» نوشته میرحاجی، مرامی و امانی که نویسندگان در آن به بررسی و نقد برخی ترجمه‌های فارسی واژگان قرآن از منظر لایه‌های مختلف معنایی پرداخته‌اند. رضا ناظمیان و حسام حاج مؤمن نیز در مقاله‌ای با عنوان «ساخت و بافت در ترجمه متون دینی؛ مقایسه دو ترجمه از نهج‌البلاغه (دستی و شهیدی)»، به بررسی دو ترجمه از نهج‌البلاغه در زمینه سبک و ساختار و شیوه‌های معادل‌یابی واژگانی از این دو مترجم پرداخته‌اند. همچنین سید محمدتقی طیب در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به سه ترجمه نهج‌البلاغه از منظر زبان‌شناسی» نیز به برخی مسائل همچون چالش‌های واژه‌گزینی، مسائل معنایی ترجمه، مسائل دستوری و ساختاری و نقد ترجمه تحت‌اللفظی برخی جملات نهج‌البلاغه پرداخته است. لیکن در زمینه نقد پنج ترجمه فارسی خطبه‌های نهج‌البلاغه از منظر تعادل و برابری واژگانی، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

۲- تعادل ترجمه‌ای و سطوح آن

در دهه‌های اخیر، نظریه‌های متفاوتی از سوی پژوهشگران حوزه مطالعات ترجمه در زمینه تعادل و شیوه‌های دستیابی به آن ارائه شده است. از سرشناس‌ترین نظریه‌پردازان در این حوزه می‌توان به یوجین نایدا (Naida) اشاره نمود. نایدا دو نوع متفاوت از معادل‌یابی را معرفی می‌کند، معادل‌یابی رسمی که آن را ارتباط رسمی می‌نامد و معادل‌یابی پویا. ارتباط رسمی به خود پیام، یعنی هم به صورت و هم به معنا توجه دارد، اما معادل‌یابی پویا بر مبنای اصول تأثیر متناظر می‌باشد. ارتباط رسمی، واژه را در زبان مقصد در نظر می‌گیرد که نزدیکترین معادل کلمه یا عبارتی در زبان مبدأ است. به طور کلی، نایدا معتقد است که بین دو زبان همیشه معادل رسمی وجود ندارد (ر.ک؛ ولی‌پور، ۱۳۸۲: ۶۶). در واقع، «نایدا با علم به اینکه بازسازی

کامل متن در زبان مقصد غیرممکن است، در تعریف خود از ترجمه، از عبارت «نزدیکترین معادل طبیعی» استفاده کرده است. منظور او از این سه واژه این است که اولاً برای عناصر زبان مبدأ، «معادل» مناسب انتخاب شود، ثانیاً این معادل‌ها در زبان مقصد به نحوی آرایش یابند که حالت طبیعی داشته باشند و بوی ترجمه از آنها استشمام نشود. نکته سوم که مربوط به واژه «نزدیکترین» است، برقراری تعادل و توازن بین معادل‌ها و حالت طبیعی ترجمه است؛ به عبارت دیگر، در متن ترجمه شده باید سعی شود تا نه تأکید بیش از حد بر معادل‌یابی شود که بر انسجام متن تأثیر منفی بگذارد و نه در روند طبیعی‌سازی جملات چنان وسواس به خرج داده شود که معادل‌یابی عناصر زبان مبدأ نادیده گرفته شود. بدین ترتیب، واژه «معادل» مربوط به زبان مبدأ و واژه «طبیعی» ناظر بر زبان مقصد و واژه «نزدیکترین» توازن و تناسب بین این دو فرایند است» (سعیدیان، ۱۳۹۲: ۱۶).

در مباحث پیرامون معیار ارزشیابی ترجمه، نظریه‌پردازان انگلیسی بیشتر بر مفهوم تعادل تأکید داشته‌اند و این موضوع هنوز هم در میان آنها چالش‌برانگیز است (ر.ک؛ کنی، ۱۹۹۸ م: ۷۷). طبق نظر کُلمر (Koller)، این مفهوم تنها به معنای ارتباط خاص است که می‌توان آن را به عنوان رابطه‌ای ترجمه‌گون بین دو متن مبدأ و متن مقصد در نظر گرفت. در این میان، یاکوبسن برای اولین بار به موضوع تعادل در ترجمه پرداخت و پیرو مباحث مطرح از سوی فردینان دوسوسور (Saussure) در مورد دال (Signifier) و مدلول (Signified) یا یاکوبسن (Jacobson) تنها مشکل زبان و نقطه تمرکز اصلی علم زبانشناسی را اصل تعادل می‌دانست که در حال حاضر از دیدگاه‌های زبانشناختی و نشانه‌شناختی (Semiotic) تعریف می‌شود (ر.ک؛ ماندی، ۲۰۰۱ م: ۳۷). طبق نظر یاکوبسن، پیام متن مبدأ و مقصد یکسان نیستند؛ زیرا به دو نظام رمزگذاری زبانی متفاوت متعلق هستند که واقعیت را به گونه‌ای مختلف ابراز می‌کنند (ر.ک؛ یاکوبسن، ۲۰۰۰ م: ۱۱۴). به طور خاص، او به این نکته می‌پرداخت که در ترجمه درون‌زبانی (Intralingual)، تعادل کاملی از طریق ترادف به وجود نخواهد آمد؛ زیرا در این نوع ترجمه که خود سطحی از ترجمه برون‌زبانی است، معمولاً تعادل کاملی بین واحدهای معنایی دو زبان وجود ندارد و این اصل به دلیل آن است که زبان‌ها اساساً در آنچه که باید انتقال دهند، متفاوتند و نه آنچه که بتوانند. از این زمان، موضوع تعادل در ترجمه همواره در میان نظریه‌پردازان مطالعات ترجمه مورد بحث بوده است. به خصوص از دهه هفتاد

به بعد تفاوت‌های فاحشی در پرداختن به این موضوع مشاهده شد (ر.ک؛ ماندی، ۲۰۰۱ م: ۳۷).

لطفی‌پور ساعدی معتقد است: «تعادل ترجمه‌ای زمانی به شکل کامل محقق خواهد شد که در هشت مقوله بتوان آن را اجرا نمود که عبارتند از: الف) واژگان. ب) ساختار. ج) بافتار. د) معنای جمله، معنای کلام. ه) گونه‌های زبانی. و) پیش تصورات. ز) تأثیر ادراکی. ح) تأثیر ادبی. آنچه که اینجا حائز اهمیت است، اینکه در بررسی و ارزیابی معادل‌های ترجمه‌ای، نباید عوامل بالا به صورت منتزع و جدا از هم مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا که این عوامل در رابطه با هم عمل می‌کنند و برای آفرینش یک پیام، به طور دسته جمعی در چارچوب فرایند سخن، تشریک مساعی می‌کنند (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۹۲: ۷۹). به بیان ساده‌تر، برخی موارد فوق با یکدیگر تعامل دارند و در دستیابی به تعادل کامل، با یکدیگر و در کنار یکدیگر منجر به برابری و یکسانی قابل قبولی می‌شوند. آنچه که اینجا باید بدان اشاره نمود، اینکه بررسی یکایک عوامل فوق در ترجمه آثار حجیمی همچون *نهج‌البلاغه*، نیاز به زمان و آگاهی کافی و وافی دارد. از این رو، در این پژوهش، دستیابی به تعادل را تنها از منظر واژگانی مورد بررسی قرار خواهیم داد و برخی اقدامات مناسب برای دستیابی به برابری و یکسانی بیشتر از منظر واژگانی را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

۲-۱) برابری واژگانی

مترجم، در حدّ واسط متن مبدا و مقصد قرار دارد و سعی می‌کند برای عناصر متنی زبان مبدأ، معادل‌هایی در زبان مقصد بیابد و در میان این عناصر، آنچه بیشتر از همه مدّ نظر قرار می‌گیرد، عنصر واژگان است (ر.ک؛ همان: ۸۰). ما در مقام مترجم اصولاً با انتقال معنای کلی یک قطعه از زبان سر و کار داریم. برای نیل به این هدف باید با رمزگشایی واحدها و ساختارهایی که آن معنا را انتقال می‌دهند، کار خود را شروع کنیم. کوچکترین واحدی که انتظار داریم، معنی مستقلی داشته باشد کلمه است (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۹۳: ۱۴). در این راستا، کلمه را بدین گونه تعریف نموده‌اند: «کوچکترین واحد زبانی که به تنهایی و به طور مستقل می‌توان آن را به کار برد (ر.ک؛ بولینگر و سیرز، ۱۹۶۸ م: ۴۳). این مؤلفه از چند روی حائز اهمیت است. اول آنکه یک واژه در زبان مبدأ دارای مفاهیم ضمنی و اشاره‌ای متفاوتی است، به

نحوی که انتخاب واژه‌های کاملاً هم‌معنا و مترادف، حتی در یک زبان واحد، کار دشواری است. دوم آنکه اگر این واژه از ارزش فرهنگی خاصی برخوردار باشد، انتقال همه لایه‌های معنایی آن به زبانی دیگر به‌ویژه در مورد زبان‌های ناهمگون فرهنگی بسیار مشکل‌تر می‌شود و سوم آنکه اگر این واژه دارای بار خاص دینی و اعتقادی باشد، معادل‌یابی عنصر واژگانی در زبان مقصد، چنان دقت و حساسیت را می‌طلبد که گاه آن را تا مرز ترجمه‌ناپذیری واژه به پیش می‌برد.

یافتن برابره‌های دقیق در ترجمه، مسئله‌ای بسیار مهم است. مترجم هنگام ترجمه با واژه‌ها یا ترکیب‌هایی در زبان مبدأ مواجه می‌شود که باید برابرهایی برای آنها در زبان مقصد بیابد. بدیهی است که یافتن برابره‌های ترجمه، ساده و آسان نیست، چون مترجم به جنبه‌های دیگری از زبان همانند نوع متن، بار عاطفی و هدف و مقصود نویسنده متن در زبان مبدأ نیز باید توجه کند (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۹۱).

همان‌گونه که پیشتر بدان اشاره نمودیم، از جمله راهکارهای دستیابی به تعادل واژگانی، آشنایی با اقسام پنجگانه آن است که در این جستار به بررسی آن اقسام می‌پردازیم:

۱-۱-۲) برابری یک به یک

هر متنی که باید ترجمه شود، شامل برخی عناصر اطلاعاتی است که مستلزم هیچ نوع تجزیه و تحلیل تفسیری و یا استدلال از طریق قیاس نیست، البته میزان این امر نسبی خواهد بود. این عناصر بدون نیاز به تفسیر، قابل فهم و بیان مجدد خواهند بود. به طور کلی، در هر زبانی، واژه‌هایی «تک‌معنایی» وجود دارند که مترجم بدون مراجعه به بافت یا موقعیت می‌تواند آنها را با واژه‌های زبان هدف جایگزین نماید؛ به عبارت دیگر، مترجم می‌تواند کم و بیش بدون تفکر، این واژه‌ها را از متنی به متن دیگر انتقال دهد. اسامی خاص، اعداد و اغلب واژه‌های تخصصی که تنها دارای ارزش نمادین هستند، در این مقوله واژه‌های تک‌معنایی می‌گنجد (ژان دلیل، ۱۳۸۱: ۱۲۰).

طبق گفته کروز (Cruse)، ما می‌توانیم چهار نوع اصلی از معنا را در کلمات و گفته‌ها تمییز دهیم. اینها عبارتند از: معنای منطقی، معنای القایی، معنای پیش‌انگاشته، معنای برانگیخته. معنای منطقی یک کلمه یا گفته از رابطه بین آن و چیزی که آن کلمه یا گفته به آن دلالت می‌کند و یا چیزی که در دنیای واقعی یا تخیلی توصیف می‌کند و متکلم آن زبان

خاص به همان شکل آن را تصوّر می‌کند، به دست می‌آید. این نوع از معناست که پایه و اساسی را می‌سازد که بر اساس آن می‌توانیم نسبت به صدق یا کذب آن معنا داوری کنیم (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۹۳: ۱۶).

یکی از مهم‌ترین مسائل که در حوزه معناسناسی مورد تحلیل قرار می‌گیرد، شناخت معنای نسبی و مطلق واژگان می‌باشد. این موضوع باعث می‌شود تا مترجم، با شناختی دقیق‌تر نسبت به حوزه معناسناسی، وارد فرایند ترجمه شود و از لایه‌های مختلف معنایی واژگان و مقوله ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری واژگان آگاهی یابد. در این نوع برابری، مترجم در قبال هر واژه‌ای از زبان مبدأ، با یک معنای ارجاعی و بنیادی مواجه است و باید معنایی صحیح و متناسب با آن واژه ارائه دهد. در چنین مواقعی، مترجم با چالش زیادی مواجه نیست، چراکه به دنبال معنایی صریح بدون هر گونه معنای ضمنی دیگر است. برخی مترجمان در یافتن معنای ارجاعی نیز دچار التباس شده است و از این رو، برابری یک به یک نیز در ترجمه از بین می‌رود. برای نمونه به برخی جملات حضرت و ترجمه‌ای از آن اشاره می‌کنیم. در خطبه ۲۹، واژه‌ای به کار رفته است که علامه جعفری، ترجمه‌ای ناهمگون از آن ارائه کرده‌اند. این جمله عبارت است از: «وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهِ - بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ» (نهج‌البلاغه / خ ۲۹).

علامه جعفری: «کسی که شما را وسیله برد قرار داد، [بازنده‌ترین] نومیدکننده‌ترین سهم را برگزید» (جعفری، ۱۳۵۸: ۲۹۲).

تعبیر «السهم الأخيب» به معنای تیری است که در بازی قمار، هیچ ارزش و فایده‌ای ندارد و برای صاحب آن قرع‌های بی‌ارزش محسوب می‌شود. ابن‌میثم، از شارحان بزرگ نهج‌البلاغه، در ذیل این کلام می‌فرماید: «امام^(ع) در این عبارت، خود و دشمنان را به قماربازانی تشبیه کرده است که در میان عرب وجود داشتند و یاران خود را در بی‌کفایتی و عدم رعایت حق خویش، به بیرون آمدن تیر قمار مأیوس‌کننده بی‌سهم و یا به تیرهای قمار که غرامت‌آور و تاوان‌زا هستند، تشبیه کرده است. توضیح اینکه تیر قمار که بر آن اسم شرکت‌کننده نوشته شده بیرون نیاید تا سهام شتری که مورد قمار است، با بیرون آمدن تیرهای برنده تمام شود. آنگاه غرامت و زیان برای صاحب تیر باقی مانده ثابت می‌شود، به ملاحظه همین تشبیه است که حضرت لفظ تیر را با صفت مأیوس‌کننده، برای اطرافیان خود استعاره آورده است و باز کلمه «فوز» را در این جمله به طور مجاز در عدم آمادگی آنان به کار برده است» (بحرانی، ۱۳۶۲،

ج ۲: ۵۲). آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر این جمله چنین می‌گوید: «مسئله قرعه‌کشی و بخت‌آزمایی در میان اعراب با تشریفات خاصی معمول بوده است. آنها شتری را می‌خریدند و آن را به قسمت‌های متعددی تقسیم می‌کردند. سپس ده چوبه تیر داشتند که هر یک از آنها نامی داشت و بر روی آن نوشته شده بود. هفت عدد از تیرها، به ترتیب، برنده یک سهم و دو سهم، تا هفت سهم (مجموعاً بیست و هشت سهم) بود و سه چوبه دیگر، برنده هیچ سهمی نبود و هر کدام از آنها نیز نامی داشت و در واقع، سهم (أخیب) (چوبه تیر بازنده) عنوانی برای آنها بود» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۱۶). منظور امام در جمله فوق این است که با وجود افرادی همانند شما، نمی‌توان به هدف و پیروزی رسید. از این رو، اصطلاح «السهم الأخیب» کنایه از بی‌مصرف و غیرمفید بودن یاران می‌باشد. در ترجمه علامه جعفری واژه «سهم» را که به معنای تیر است، به همان شکل خود وارد زبان مقصد نموده‌اند، در حالی که «سهم» در زبان فارسی به معنای بهره و قسمت می‌باشد. از این رو، نمی‌تواند مفهوم دقیق جمله امام^(ع) را به مخاطب انتقال دهد. از سوی دیگر، واژه نومیدکننده‌ترین نمی‌تواند در اینجا به کار رود، چرا که صفت ناامیدی از آن انسان است و نه تیری که با آن در قمار تیراندازی می‌شود. با نگاهی به ترجمه‌های دیگران درمی‌یابیم که ترجمه‌ای به مراتب دقیق‌تر از سوی آنها ارائه شده است:

* **دشتی:** «کسی که با امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین پیکان به میدان آمده است» (دشتی، ۱۳۷۹: ۵۵).

* **شهیدی:** «و بی‌نصیب کسی است که انتظار پیروزی از شما برد» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۸۶).

* **فیض‌الإسلام:** «کسی که به کمک و همراهی شما رستگار شد، (به دشمن غلبه کرد و) سوگند به خدا (مانند کسی است که در تیراندازی با شرط) رستگار شده به تیری که (از همه تیرهایی که برای قمار تعیین شده) بی‌نصیب‌تر (پرخسارت‌تر) است» (فیض‌الإسلام، ۱۳۳۱: ۱۰۴).

* **فقیهی:** «هرکس با یاری شما رستگار شود (یعنی گمان برد که رستگار شده)، قسم به خدا مانند آن کس است که در برد و باخت‌های زمان جاهلیت (که با چند چوبه تیر به برد و باخت می‌پرداختند) می‌خواست با تیری که هرگز نمی‌برد، برنده شود» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۷۲).

در ترجمه‌های فوق، ترجمه فقیه‌ی و فیض‌الاسلام به ترجمه تفسیری روی آورده‌اند، ولی شهیدی به ترجمه معنایی روی آورده است.

البته ناگفته نماند که واژه «فَازَ بِ» به معنای رستگاری و یا پیروز شدن نیست، بلکه مراد از آن، دستیابی به چیزی یا کسی است. این مسئله در شرح ابن‌میثم نیز بدان اشاره شده است. بنابراین، با توجه به مطالب فوق می‌توان ترجمه پیشنهادی ذیل را ارائه داد: «هر کس که یارانی همچون شما او را همراهی کنند، همانند کسی است که کم‌بهاترین تیرهای قمار نصیب او شده است». در نمونه‌ای دیگر از ترجمه‌های نهج‌البلاغه، شباهت برخی واژگان به یکدیگر باعث گردیده است تا برابری یک به یک محقق نشود و معنایی غیردقیق و نامتناسب ارائه گردد که در این باره به بخشی از خطبه ۴۵ می‌پردازیم که در آن، امام^(ع) چنین به نکوهش دنیا می‌پردازد:

○ «وَالدُّنْيَا دَارٌ مِّنِي لَهَا الْفَنَاءُ» (نهج‌البلاغه / خ ۴۵).

فیروزآبادی در ذیل واژه (مُنَى لَ) چنین می‌گوید: «مَنَاهُ اللهُ يُمْنِيهِ: قَدَرَهُ، أَوْ اِبْتِلَاؤَهُ وَاِخْتَبَرَهُ» (فیروزآبادی، ۱۴۲۹ ق: ذیل واژه منی). ابن‌منظور نیز در تعریف این واژه می‌گوید: «مُنَى بَيْلِيَّةٍ أَيْ اِبْتَلَى بِهَا كَأَنَّهَا قَدَّرَ لَهَا وَقَدَّرَتْ لَهَا» (ابن‌منظور، ۱۳۶۳: ذیل واژه منی). ابن‌ابی‌الحدید نیز در شرح این واژه چنین می‌گوید: «مُنَى لَهَا الْفَنَاءُ أَيْ قُدْرٌ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۳: ۱۵۲). با توجه به تعریف‌هایی که از این واژه آمده است، معنای مقدر شدن از آن برداشت می‌شود، اما مرحوم دشتی معنای فعلی این واژه را که با حرف جرّ (لام) نیز آمده است، با واژه آرزو ملتبس دانسته‌اند که ترجمه‌ای نابرابر به دست آمده است. ایشان در ترجمه این جمله چنین عبارتی را به کار برده‌اند: «دنیا خانه آرزوهای است که نابود می‌شود (ر.ک؛ دشتی، ۱۳۷۹: ۶۹). این در حالی است که دیگر ترجمه‌ها در این زمینه دقت لازم را مبذول داشته‌اند:

* جعفری: «دنیا جایگاهی است که فناء بر آن مقدر است» (جعفری، ۱۳۵۸: ۱۷۳).

* شهیدی: «دنیا خانه‌ای است ناپایدار» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۸۹).

* فیض‌الاسلام: «دنیا سرایی است که فنا و نیستی برای آن مقدر گردیده است» (فیض‌الاسلام، ۱۳۳۱: ۱۳۲).

* فقیه‌ی: «دنیا سرایی است که برای آن نابودی مقدر گردیده است» (فقیه‌ی، ۱۳۸۱: ۹۱).

ترجمه‌های فوق، همگی معنایی دقیق در این باره ارائه داده‌اند و استاد شهیدی نیز به شکل ترجمه‌ارتباطی، ناپایداری دنیا را به شکلی خلاصه بیان کرده‌اند و فعل مذکور در این ترجمه به نوعی کنار رفته است.

*** ترجمه پیشنهادی: «دنیا سرایی است که ناپایداری و نیستی بر آن مقدر شده است».

۲-۱-۲) برابری یک به چند

در تقسیم‌بندی انواع معنا در دانش معنی‌شناسی، با انواع هم‌معنایی، چندمعنایی، تناقض معنایی، شمول معنایی و استلزام روبه‌رو هستیم. یکی از گسترده‌ترین این مباحث، مقوله چندمعنایی است که ریچارد پالمر (Richard H. Palmer) در این باب چنین می‌گوید: «ما در زبان تنها با واژه‌های مختلف که دارای معانی گوناگون هستند، سروکار نداریم، بلکه به برخی واژه‌ها برمی‌خوریم که به تنهایی از چند معنا برخوردارند. این مسئله را چندمعنایی و چنین کلماتی را چندمعنا می‌نامند» (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۱۵).

گاهی مترجم در فرایند ترجمه با واژه‌هایی در زبان مبدأ مواجه می‌شود که همزمان از چندین معادل در زبان مقصد برخوردار است. در چنین مواقع، انتخاب معادل تقریبی و مناسب، نیازمند آگاهی مترجم از امکانات زبانی زبان مبدأ و نیز آشنایی با پیش‌زمینه‌های فرهنگی زبان مبدأ و توجه به معانی همایشی، به‌ویژه مؤلفه‌های معنایی می‌باشد. با توجه به گوناگونی موارد استعمال واژه‌ها در زبان عربی، همواره با این واقعیت روبه‌رو هستیم که گاهی یک واژه در جمله‌ای معنایی می‌دهد که همان واژه در جمله دیگر معنای متفاوت و یا حتی گاهی متضاد دارد و تنها با کمک قرینه‌های مختلف می‌توان به مفهوم درست آن واژه پی برد. از این روست که دانشمندان و متخصصان علوم قرآنی، موضوعی را با عنوان «وجوه و نظایر» مطرح کرده‌اند و آن دسته از الفاظ قرآنی را که در موارد مختلف، معانی متفاوتی دارند، مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. علل گوناگونی معانی واژگان در زبان عربی را در چند مورد زیر می‌توان خلاصه نمود:

- ۱- وجود اشتراک معنوی و لفظی در زبان عربی.
- ۲- وجود حقیقت و مجاز در زبان عربی.
- ۳- استعمال لفظ به طریق کنایه و استعاره.
- ۴- استعمال‌های گوناگون معانی حرفی (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۷: ۹).

در چنین مواقع، سه حالت پیش روی مترجم وجود دارد: الف) از متن به روشنی برمی‌آید که کدام یک از برابره‌های ممکن، منظور است. ب) از متن مشخص نمی‌شود که کدام یک از برابرها منظور است. در این صورت باز مترجم مشکلی ندارد و می‌تواند به دلخواه یکی از چندبرابرها را برگزیند. ج) متن نشانه‌ی روشنی به دست نمی‌دهد که کدام یک از برابرها منظور است. جمله دوپهلوی است و میدان به برابره‌های گوناگون می‌دهد (ر.ک؛ حدادی، ۱۳۸۴: ۴۷).

در این برابری، مشکل آن است که برای یک واژه، دو یا چند معادل در زبان دیگر وجود دارد. در ترجمه نیز مترجم بر اساس ملاک‌هایی خاص می‌تواند بهترین برابر را برای متن خود بیابد. اولین ویژگی مهم، بافت متن (Context) است؛ یعنی مترجم با دقت در رابطه‌ی همنشینی واژه‌های مورد نظر با دیگر ارکان جمله و متن، به این نکته پی می‌برد که کدام برابر را برگزیند (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۹۳).

متن کلامی بر دو محور جانشینی و همنشینی که خطی یا زمانی است، ساخته می‌شود (ر.ک؛ ساسانی، ۱۳۸۳: ۸۱). رابطه‌ی همنشینی (زنجیره‌ای) حضوری است؛ یعنی رابطه‌ی دو یا چند عنصر که در رشته‌ای از عناصر موجود حضور دارند. برعکس، رابطه‌ی جانشینی (متداعی) عناصر گیابی را در یک زنجیره‌ی بالقوه‌ی ذهنی به هم می‌پیوندد (ر.ک؛ دو سوسور، ۱۳۷۸: ۱۷۷).

در تحلیل متن، باید به دو نوع عنصر اساسی توجه کرد: بافت متن و بافت موقعیت. منظور از بافت متن آن است که یک عنصر زبانی در چارچوب چه متنی قرار گرفته است و جمله‌های قبل و بعد از آن عنصر در متن، در تبلور نقش و معنای آن و به عبارتی، در تبلور صورتی، کارکردی و معنایی آن چه تأثیری دارد (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۹۲: ۴۶). بافت موقعیتی معنا را در ارتباط با بافتی که زبان در آن به کار می‌رود، بررسی می‌کند؛ یعنی در بافت موقعیتی که به آن بافت غیرزبانی هم می‌گویند (ر.ک؛ پالمر، ۱۳۶۶: ۸۶)، یک عنصر یا یک متن در چارچوب موقعیت خاصی که تولید شده است، بررسی می‌شود. منظور از این بافت، بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی است (ر.ک؛ سیدی، ۱۳۷۵: ۴۶). برای بررسی بیشتر، به بیان خطبه‌ای دیگر از نهج‌البلاغه در سرزنش اهل بصره می‌پردازیم:

○ «عَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ» (نهج البلاغه / خ ۱۳).

واژه «دین» از جمله واژه‌هایی است که از معانی متعددی برخوردار است و دستیابی به معنای دقیق آن، نیازمند توجه به نقش آن در سیاق و بافت سخن است. این معانی عبارتند از: العادة و الشأن، الجزاء، الذلّة، الطّاعة و العبادة، السيرة، التّدبير و اسم لجميع ما يتعبّد الله» (فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ذیل واژه دین).

در ادب عربی، الفاظ مشترک فراوانی وجود دارد؛ مثلاً لفظ «دین» در شعر جاهلی به سه معنی به کار رفته است: ۱- دین به معنی رسم و عادت. ۲- دین به معنی تلافی و پاداش. ۳- دین به معنی اطاعت و فرمانبرداری. برای تبیین معنای نخست، بیت زیر را از ساعدة بن جویة مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«أَلَابَاتٍ مَن حَوَلِي نِيَاماً وَرَقْدًا وَ عَاوَدَنِي حُزْنِي الَّذِي يَتَجَدَّدُ
وَعَاوَدَنِي دِينِي فَبِت كَأَنَّمَا خِلَالَ صُلُوعِ الصَّدْرِ شَرِعَ مُمَدَّدُ»
(دیوان هنلیین، ۱۳۶۴ق: ۲۳۶).

ترجمه: همه کسان پیرامون من به خواب رفتند و بار دیگر، اندوه من که تجدید می‌شود، به من بازگشت و نیز حال عادی (دین) من به من بازگردید و من چنان احساس می‌کنم که در میان دنده‌های سینه‌ام تار عودی کشیده شده است (شاملی و پرچم، ۱۳۸۹: ۶۳).

ابیاتی که در شعر جاهلی لفظ «دین» در آنها وجود دارد، بسیارند. این معانی با یکدیگر متباین هستند و تنها حکمی که می‌توان کرد آن است که لفظ «دین» در شعر جاهلی، مشترک لفظی است؛ یعنی نمی‌توان در میان معانی مختلف لفظ، یک مفهوم کلی در نظر گرفت که دیگر معانی تحت آن مفهوم کلی قرار گیرد، چون یک جا دین به معنی تحت‌الحمایه بودن، در جای دیگر به معنی قانون و در شعر دیگر، به معنی آداب و رسوم به کار رفته است (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۹۳).

این واژه با قرار گرفتن در کنار واژه‌های دیگر، معنای مشخص خود را بروز می‌دهد؛ مثلاً در سوره الفاتحه، کنار واژه «یوم» چنین آمده است: «مالک يوم الدين». بنابراین، معنای آن، روز جزا یا روز قیامت می‌باشد، اما در نهج البلاغه، این واژه در کنار واژه «نفاق» آمده است. از آنجا

که دورویی و نفاق، جزء رفتار و اعمال برخی انسان‌ها می‌باشد. بنابراین، واژه «دین» در اینجا، به معنای منش، عادت و رفتار انسان می‌باشد. این مسئله در هیچ یک از شروح نهج‌البلاغه عنوان نشده است و معنای دقیق دین مورد ارزیابی قرار نگرفته است. در اکثر ترجمه‌های ارائه شده، واژه «دین» به همان معنای مألوف در زبان فارسی ترجمه شده است. این در حالی است که در بین ادیان الهی، هیچ دینی به نام دین دورویی و نفاق وجود ندارد. اینک به ترجمه‌های ارائه شده می‌پردازیم:

* **جعفری:** «پیمان تان سُست و شکسته، دین تان نفاق است» (جعفری، ۱۳۵۸: ۱۲۸).

* **دشتی:** «پیمان شما از هم گسسته و دین شما دورویی است» (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۷).

* **فقیهی:** «عهد و پیمان تان بی اعتبار است و دین و آیین شما دورویی و خیانت است» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۴۳).

* **شهیدی:** «پیمان تان دستخوش شکست و دورویی تان شعار شماست» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۷۸).

* **فیض‌الإسلام:** «عهد و پیمان شما ناپایدار و کیش شما دورویی است» (فیض‌الإسلام، ۱۳۳۱: ۶۴).

در میان ترجمه‌های فوق، ترجمه استاد شهیدی و فیض‌الإسلام از دیگران متفاوت است و اندکی به معنای اصلی نزدیک است، به گونه‌ای که در ترجمه مرحوم فیض‌الإسلام، معنای کیش می‌تواند به معنای تقریبی «مرام، خوی و خصلت» نزدیکتر باشد.

** **ترجمه پیشنهادی:** «عهد و پیمان‌تان همواره سُست و شکستنی است و منش و خوی شما، دورویی و نفاق است».

۳-۱-۲) برابری چند به یک

زبان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های فرهنگی هر جامعه محسوب می‌شود و در نتیجه، متأثر از فرهنگ، آداب و رسوم ملی و قومی همان جامعه می‌باشد. تأثیرپذیری زبان از رسوم و آیین و فرهنگ هر قوم باعث می‌شود تا واژه‌های مترادف و هم‌معنای زیادی در ارتباط با آن نوع

فرهنگ و شیوه‌های زندگی همان قوم نیز پدید آید. رمضان عبدالتواب، استاد زبان‌شناسی دانشگاه قاهره، در این باب می‌گوید: «هیچ زبانی به اندازه زبان عربی در زمینه تعداد واژه‌های هم‌معنا [مترادف] از یک سو و واژه‌های چندمعنا [و مشترک لفظی] از سوی دیگر، پربار و غنی نیست. مترادفات، کلمات هم‌معنایی را گویند که در هر سیاق و عبارتی قابل تبادل و جایگزینی با هم باشند. ترادف تام، هر چند وجود آن در میان زبان‌ها محال نیست، اما بسیار به ندرت تحقق پیدا می‌کند. این گونه کلمات معمولاً زمانی کوتاه و محدود دوام می‌آورند؛ زیرا حصری که از پیچیدگی و رنگ‌های عاطفی و انفعالی بر گردِ مدلول و معنای کلمات مترادف کشیده می‌شود و همین امر باعث می‌شود که تصور کنیم این کلمات به یک معنا هستند، چندان دوام نیاورده، به زودی ارکان آن فرومی‌ریزد و تفاوت‌های معنایی دقیقی، که میان کلمات مترادف وجود دارد، تدریجاً آشکار می‌شود، به گونه‌ای که هر یک از این کلمات مترادف متناسب با یک جنبه از جنبه‌های گوناگون مدلول و نشانگر همان جنبه می‌شوند. واقعیت این است که اشتراک لفظی [وجوه کلمات] جز در فرهنگ لغات وجود خارجی ندارد؛ زیرا الفاظ مشترک به هنگام کاربرد و در متون زبانی، از میان معانی مختلف که دارند، جز به یک معنا به کار نمی‌روند» (عبدالتواب، ۱۳۶۷: ۳۷۶).

در زبان‌شناسی، پالمر ترادف را هم‌معنایی به معنای یکسانی معنا نامیده است. این واژه‌ها یا هم‌معنا هستند یا در هم‌معنایی با یکدیگر قرار گرفته‌اند و او معتقد است که هم‌معنایی واقعی در میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً یک معنا ندارند و میان آنها پنج تمایز قایل است:

- ۱- گروهی از این واژه‌ها به گونه‌های خاص زبان تعلق دارند؛ برای مثال یکی از این دو واژه مترادف در منطقه‌ای بیشتر کاربرد دارد و واژه دیگر در منطقه‌ای دیگر. ۲- چند واژه هم‌معنا در سبک‌ها و کاربردهای مختلف هم‌معنا هستند؛ مثلاً لفظی در یک معنا ادبی باشد و لفظی در همان معنا در سبک محاوره‌ای و غیرادبی به کار رود. ۳- برخی از واژه‌ها تنها از نظر عاطفی یا سنجش معنایی از یکدیگر متمایزند، در حالی که معنای آنها یکسان است. ۴- برخی از واژه‌ها از نظر هم‌نشینی در محدودیت هستند؛ یعنی آوردن واژه‌ای در ارتباط با واژه خاص میسر است. ۵- این گونه به نظر می‌رسد که معنای برخی از واژه‌ها نزدیک به هم یا بر روی هم

قرار می‌گیرد؛ یعنی این واژه‌ها در مفهومی سست در هم‌معنایی با یکدیگرند، نظیر واژه‌های «شایسته»، «کامل»، «جا افتاده»، «به حدّ رشد رسیده» و «بالغ».

پالمر معتقد است دو واژه واقعاً هم‌معنا باید بتوانند در تمام جایگاه‌ها به جای یکدیگر بنشینند، ولی در این مفهوم واژه‌های کاملاً هم‌معنا اصلاً وجود خارجی ندارند و همین مسئله می‌تواند این نتیجه را داشته باشد که هیچ دو واژه‌ای یک معنای واحد ندارند (ر.ک: پالمر، ۱۳۶۶: ۱۱۱-۱۰۵). سیوطی نیز در کتاب ارزشمند/المزهر در مورد پدیدهٔ مترادف چنین می‌گوید: «ترادف ناشی از وضع دو لغت است که این حالت، فراوان است؛ یعنی یکی از دو قبيله، یکی از دو اسم (مترادف) را وضع می‌کند و قبيلهٔ دیگر، اسمی دیگر را برای آن مسمی، بدون آنکه یکی از دیگری خبر داشته باشد، وضع می‌کند. آنگاه این دو وضع مشهور می‌شوند و دو واضع پنهان و از ذهن‌ها دور» (سیوطی، ۱۳۲۵، ج ۱: ۴۰۲).

آنچه که مترجم در فرایند ترجمه نیازمند آن است، اینکه به تفاوت‌های بین واژگان مترادف وقوف داشته باشد و با تسامح به ذکر معنای کلی تمام واژگان نپردازد، چراکه به اعتقاد بسیاری از زبانشناسان، هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که از هر نظر کاملاً با هم منطبق باشند. بنابراین، ترجمهٔ چنین واژگان به اصطلاح مترادفی نیازمند دقت و نازک‌بینی بسیاری است تا بتوان به ترجمه‌ای دقیق و متعادل دست یافت. در همین راستا، یکی از انواع تعادل و برابری واژگانی، برابری چند به یک می‌باشد؛ بدین معنا که چندین واژه در زبان مبدأ، از یک معادل در زبان مقصد برخوردار باشند؛ به عنوان نمونه، امیر متقیان، علی^(ع) در خطبهٔ یک‌صد و پانزده که از خداوند طلب نزول باران می‌کنند، واژه‌های زیادی در مورد انواع و اقسام باران و ابرها ایراد فرموده‌اند که در زبان فارسی، معادلی جز واژهٔ کلی باران و ابر برای آنها وجود ندارد. وظیفهٔ مترجم در این باره آن است که با شناخت کامل از اجزاء و احاد معنایی هر واژه، با کاربست افزودنی‌های تفسیری، قدم در راه دستیابی به تعادل دقیق و کامل بنهد. در این خطبه، برای واژهٔ ابر، واژگانی همچون «غمام: ابر»، «سحاب: ابر»، «جهام: ابر بی باران»، «مخایل: ابر پُرباران»، «عارض: ابری که بر کرانهٔ افق پیدا می‌شود و همچنین به معنای ابر انبوه است»، «رباب: ابر سفید»، «قزع: ابر پراکنده و تکه‌تکه» ذکر شده است. در اینجا به عملکرد مترجمان در قبال ترجمهٔ این نوع واژگان می‌پردازیم:

○ «أَخْلَفْتَنَا مَخَائِلَ الْجُودِ... وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا وَلَا قَزَعٍ رَبَّابُهَا» (تهج البلاغه / خ ۱۱۵).

* **دشتی:** «برهای پرباران از ما پشت نموده است... و نه ابری بی ثمر و کوچک و پراکنده» (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

* **جعفری:** «برها با علامت بارش باران نهال امید در درون ما کاشتند، ولی این نهال را به ثمر نرسانده، از فضای ما دور شدند... ابری که در پهنه فضا گسترده است، خالی از باران و قطعاتش گسیخته از هم مباد» (جعفری، ۱۳۵۸: ۳۴۲).

* **شهیدی:** «برهامان که باران دار می نمود، به خشکابر مبدل گردید... نه ابرش بی باران» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۱۳۳).

* **فقیهی:** «برهایی که باران را پنداشته می شوند، از ما پشت نموده... نه ابری بی باران که در کرانه آسمان پدیدار می گردد و نه ابری سفید با قطعه های کوچک و پراکنده» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۲۲۳).

* **فیض الإسلام:** «و ابرهایی که احتمال باران داشت، با ما مخالفت ورزید (برها ظاهر می شد و بیننده را امید باران در دل می انداخت، ولی نمی بارید). ابر پهن آن در افق بی فایده و ابرهای پراکنده اش سفید» (فیض الإسلام، ۱۳۳۱: ۳۶۱).

در ترجمه های فوق، کاستی هایی در زمینه برابریایی دقیق دیده می شود؛ به عنوان نمونه، دشتی، دو واژه «عارض» و «رباب» را نادیده گرفته است. علامه جعفری نیز در ترجمه واژه «مخایل» آن را به شکل خنثی و به معنای کلی ابرها ترجمه نموده اند و واژه «رباب» را که به معنای «ابر سفید و کم باران» است، ترجمه نکرده اند. در ترجمه استاد شهیدی نیز واژه های «عارض»، «قزع» و «رباب» ذکر نشده است. در میان ترجمه های نامبرده، ترجمه فقیهی و فیض الإسلام بهترین ترجمه ها از دو جمله این خطبه می باشد، چراکه معنای دقیق واژگان در ترجمه آورده شده است. البته ناگفته نماند که در ترجمه فیض الإسلام، عبارت «مخالفت ورزید» صحیح به نظر نمی رسد و در ترجمه فقیهی نیز بهتر بود که به جای عبارت «از ما پشت نمود»، از عبارت «به ما پشت نمود» استفاده می شد، چراکه منطبق با زبان فارسی معیار نیست.

*** ترجمه پیشنهادی: «برهای باران‌زا به ما روی نیاورده‌اند... و نه ابری بی‌باران که در افق ظاهر می‌شود و نه ابرهای پراکنده و سفیدرنگ بی‌باران».

۴-۱-۲) برابری یک به جزء

از دیگر مباحث مهم معناشناسی، طرح مؤلفه‌های معنایی است. یکی از نخستین تلاش‌هایی که در زبان‌شناسی جدید در زمینه تحلیل مؤلفه‌ای صورت گرفته است، در قالب دستور زایشی و در آثار کتز (Katz) و فودر (Foder) مشاهده می‌شود. منظور از تحلیل مؤلفه‌ای این است که مفهوم کلی کلمه واحدی تمام شده تلقی نمی‌شود، بلکه ترکیبی از مؤلفه‌هاست. این ویژگی در زبان‌شناسی جدید با اصطلاح خاصی که پیشتر گفته شد، معرفی گردیده است، ولی در حوزه مطالعات اسلامی، این گونه برچسب خاص برای آن نیامده است (ر.ک؛ جلالی و ویسی، ۱۳۸۶: ۷۱).

آحاد معنایی، به عنوان روشی در معناشناسی، می‌کوشد که با تجزیه واحدهای لغوی به عناصر کوچکتر معنایی تشکیل‌دهنده آن، روابط معنایی واژه‌ها و از این راه، ساختار معنایی یک زبان را بررسی کند. وظیفه مترجم در این زمینه آن است که سعی کند واژه‌ای را که در زبان مقصد به عنوان معادل برای یک عنصر واژگانی زبان مبدأ پیشنهاد می‌کند، در برگیرنده کلیه آحاد معنایی عنصر واژگانی زبان مبدأ باشد (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۹۲: ۷۰).

یکی از مهم‌ترین شیوه‌های ارزیابی و تحلیل ترجمه، بررسی واژه‌های زبان مبدأ از منظر تجزیه بر آحاد معنایی می‌باشد، بدین‌گونه که ناقد ابتدا به تجزیه یک واژه از زبان مبدأ بر اساس آحاد تشکیل‌دهنده معنایی می‌پردازد و آنگاه چگونگی ارجاع تمام آحاد و مؤلفه‌های واژه زبان مبدأ را در زبان مقصد تحلیل می‌کند. دلیل این امر آن است که در همه زبان‌ها، واژگان مترادف زیادی وجود دارند که در برخی موارد از منظر مؤلفه‌های معنایی با یکدیگر متفاوت می‌باشند. وظیفه مترجم در چنین مواردی این است که از نظر انتقال، تمام آحاد معنایی تشکیل‌دهنده واژگان زبان مبدأ نیز اصل امانت‌داری را رعایت نماید.

سباستین لوبنر (Lobner) برخی از سودمندی‌های تحلیل آحاد و مؤلفه‌های معنایی را چنین برمی‌شمرد: ۱- از این طریق، امکان مقایسه معنایی زبان‌های مختلف آسان‌تر می‌شود. ۲- معنای واژه‌ها به ترکیب‌هایی از معناهای پایه فرو کاسته می‌شود. ۳- می‌توان الگوهای معنای

واژه‌ها ارائه داد. ۴- امکان تفسیر دقیق مدخل‌های واژگانی به وجود می‌آید. ۵- می‌توان از طریق آنها روابط معنایی را تبیین کرد. ۶- می‌توان از این طریق، ویژگی‌های ترکیبی مدخل‌های واژگانی را تبیین نمود (ر.ک؛ لوبنر، ۲۰۰۰ م: ۱۳۹-۱۳۷).

یکی از چالش‌هایی که مترجم در فرایند ترجمه، به‌ویژه ترجمه متون دینی با آن مواجه می‌شود، این است که واژگانی در زبان مبدأ به کار رفته‌اند که از آحاد و اجزای معنایی زیادی برخوردارند و پایبندی به ذکر تمام آن آحاد معنایی، باعث شباهت ترجمه به تفسیر خواهد شد و توجه نمودن به آن نیز موجب پدیده کاهش معنایی می‌شود. در چنین مواردی، مترجم یا معنایی اخص از معنای دقیق واژه زبان مبدأ ارائه می‌دهد و یا بخشی از آحاد و اجزای معنایی واژه را در زبان مقصد منتقل نمی‌کند؛ برای نمونه به ذکر شواهدی در این باره می‌پردازیم. امام علی^(ع) در آغاز نهج‌البلاغه می‌فرماید:

○ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ» (نهج‌البلاغه / خ ۱).

واژه‌های «الحمد» و «مدحه»، دو واژه‌ای هستند که در ترجمه، معادلی تقریباً نزدیک و برابر با یکدیگر دارند، اما تفسیر این دو واژه و نقاط اشتراک و افتراق این دو بسیار فراتر از آن است که بتوان تنها با یک واژه، معادلی دقیق برای هر دو ذکر کرد. مرحوم خوئی به نقل از زمخشری در تفسیر خود از این جمله می‌گوید: «حمد، مدح و شکر هر سه از معنایی نزدیک به هم برخوردارند که بر ستایش دلالت می‌کنند، اما حمد، اخص از مدح می‌باشد. واژه حمد برای ستایش کسی به کار می‌رود که از نعمت دانش و زندگی برخوردار باشد، اما مدح برای اشیاء غیرجاندار نیز به کار می‌رود و دوم اینکه حمد پس از دریافت نیکی و احسان از طرف مقابل صورت می‌گیرد، اما مدح در هر دو حالت به کار می‌رود و سوم اینکه حمد برای سپاس در برابر نیکی‌هایی به کار می‌رود که از روی اختیار شخص رخ داده است؛ مانند بخشش، اما مدح برای ستایش صفات پسندیده غیراختیاری مانند زیبایی و غیره به کار می‌رود. طبیعی است که دستیابی به معادلی که بتواند همه این ویژگی‌ها را در خود جای دهد، امری ناممکن است و تنها بخشی از معنای کلی آن در ترجمه به کار می‌رود» (خوئی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۲۹۴). برای نمونه به چند ترجمه از این جمله می‌پردازیم:

* **دشتی:** «سپاس خداوندی که سخنوران از ستودن او عاجزند» (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۱).

* **جعفری:** «سپاس خدای را که حق ستایشش بالاتر از حد ستایشگران است» (جعفری، ۱۳۵۸: ۱۳).

* **فیض‌الإسلام:** «حمد و سپاس خداوندی را سزاست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند» (فیض‌الإسلام، ۱۳۳۱: ۲۶).

* **فقیهی:** «سپاس و ستایش ویژه خداست که هیچ زبانی از عهده آن برنیاورد» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۱۳).

* **شهیدی:** «سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۷۰).

ترجمه‌های فوق، همگی تنها به معنای خنثی آن اشاره کرده‌اند. در واقع، در برابری یک به جزء که اینجا رخ داده است، تنها یکی از آحاد معنایی واژه زبان مبدأ آورده شده است و از این رو، آن را برابری یک به جزء نامیده‌اند. از سوی دیگر، در برخی موارد نیز واژه‌ای در زبان مبدأ وجود دارد که مترجم، معادلی را برای آن به کار می‌گیرد که تنها زیرشاخه‌ای از معنای کلی آن را به زبان مقصد منتقل کرده است.

** **ترجمه پیشنهادی:** «تمامی سپاس‌ها تنها از آن خداوندی است که ستایشگران نمی‌توانند حق ثنای او را ادا کنند».

برای شفافیت مطلب، به بخشی دیگر از همین خطبه می‌پردازیم. امام علی^(ع) ضمن بیان خلقت نخستین جهان، به مسئله تکبر شیطان پرداخته‌اند و می‌فرمایند:

○ «و تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ» (نهج‌البلاغه / خ ۱).

واژه «صلصال» در عبارت فوق، تنها به معنای خاک نیست، بلکه همان گونه که در تفاسیر قرآن و نهج‌البلاغه آمده است، نوعی خاص از خاک می‌باشد. مرحوم خوئی در تفسیر این واژه می‌گوید: «الصَّلْصَالُ الطِّينُ الْيَابِسُ الْغَيْرُ الْمَطْبُوخِ الَّذِي يَسْمَعُ لَهُ عِنْدَ النَّقْرِ صَوْتٌ كَمَا يَصَوْتُ الْفَخَّارِ: صلصال به گِل خشک‌شده و گرم‌مانده‌ای می‌گویند که هنگامی که بدان ضربه وارد می‌شود، صدایی شبیه صدای ضربه زدن به کوزه از آن متصاعد می‌شود» (خوئی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲).

۴۰). بدیهی است که ذکر تمام آحاد معنایی مختصّ به واژه «صلصال» را نمی‌توان در ترجمه ذکر کرد، مگر آنکه در پانویس اشاره‌ای به آن شود. همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، این مسئله موجب پیدایش پدیده کاهش معنایی خواهد شد. برای نمونه به چند ترجمه از این جمله می‌پردازیم:

* **دشتی:** «شیطان به آفرینش خود از آتش افتخار نمود و آفرینش انسان را از خاک پست شمرد» (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۳).

* **جعفری:** «به منشأ آفرینش خود که آتش بوده است، بالید و تکبر ورزید و ماده خلقت آدم را که گل‌پاره‌ای بوده است، پست و خوار شمرد» (جعفری، ۱۳۵۸: ۳۳).

* **شهیدی:** «خلقت آتش را ارجمند شمرد و بزرگ‌مقدار، و آفریده از خاک را پست و خوار» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۷۲).

* **فقیهی:** «و زایش از آتش را به خود بالید و آفرینش از خاک را بکاهید» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۲۰).

* **فیض‌الاسلام:** «از جهت اینکه از آتش آفریده شده، خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره‌گل خشکی به وجود آمده، خوار و کوچک شمرد» (فیض‌الاسلام، ۱۳۳۱: ۲۹).

همان‌گونه که می‌بینیم، در چهار ترجمه نخست، معنای واژه «صلصال» با کمبود تمام آحاد معنایی ذکر شده است و تنها فیض‌الاسلام به یکی از آحاد معنایی واژه «صلصال» که همان «خشک بودن» می‌باشد، اشاره نموده است، چراکه بیان تمام اجزای تفسیری واژه موجب تبدیل ترجمه به تفسیر خواهد شد و در زبان مقصد نیز واژه‌ای مستقل یافت نمی‌شود که بتواند تمام مؤلفه‌های معنایی واژه مبدأ را در خود داشته باشد.

* **ترجمه پیشنهادی:** «شیطان خلقت خود از آتش را برتر دانست و آفرینش انسان از پاره‌ای خاک خشکیده را کوچک و ناچیز برشمرد».

۵-۱-۲) برابری یک به صفر

در فرایند ترجمه متون، گاهی مترجم با برخی اصطلاحات مواجه می‌شود که یا جزء آداب و فرهنگ زبان مبدأ می‌باشد و در زبان مقصد، معادلی برای آن وجود ندارد و یا اینکه آن واژه به همان صورت در زبان مقصد رواج پیدا نموده است و در زبان مقصد نیز معادلی خاص برای آن تعریف نشده است. مونا بیکر (Mona Baker)، یکی از نظریه‌پردازان صاحب‌نام در مطالعات ترجمه، در کتاب خود با عنوان «به عبارت دیگر»، به بیان یازده مشکل در زمینه برابری دقیق در فرایند ترجمه پرداخته است و آنگاه برای حل این نوع مشکلات، هشت راه حل ارائه می‌دهد. یکی از مشکلاتی که مونا بیکر بدان اشاره می‌کند، مسئله واژگان ترجمه‌ناپذیر و یا برابری یک به صفر می‌باشد. ایشان برای برطرف کردن چنین چالشی، راه‌های ذیل را پیشنهاد می‌کند: الف) ترجمه با واژه‌ای کلی‌تر. ب) ترجمه با واژه‌ای خنثی‌تر و یا عمومی‌تر. ج) ترجمه با استفاده از جایگزین‌های فرهنگی. د) ترجمه با استفاده از واژه قرضی. ه) ترجمه با استفاده از واژه قرضی به همراه توضیح و تفسیر اضافه (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۹۳: ۵۳-۳۴). فرحزاد نیز برای مقابله با چنین چالشی، سه راه حل ارائه می‌کند:

۱- گرت‌برداری از واژگان زبان مبدأ.

۲- استفاده از چند واژه یا یک عبارت به عنوان معادل تفسیری.

۳- گرت‌برداری از واژه زبان مبدأ به همراه توضیح واژه در پانویس که به نظر می‌رسد این روش، مناسب‌ترین راه حل می‌باشد.

این نوع واژگان را معمولاً با اصطلاحاتی همچون «ترجمه‌ناپذیر»، «معادل صفر» و یا «بی‌معادل» به کار می‌برند (ر.ک؛ فرحزاد، ۱۳۸۳: ۲).

پیتر نیومارک این پدیده را با عنوان «انتقال» چنین معرفی می‌کند: «انتقال آن است که یک واژه یا تعبیر و یا قالب بیانی به طور مستقیم از زبان مبدأ وارد زبان مقصد شود؛ زیرا در زبان مقصد معادلی برای چنین عناصری یافت نمی‌شود. از این رو، در متون ترجمه شده به عنوان عناصری جدید و ناآشنا به شمار می‌آیند و اهل زبان در متون تألیفی و در زبان گفتاری خود آنها را به کار نمی‌برند» (نیومارک، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

در خطبه‌های نهج‌البلاغه نیز برخی از واژگان از چنین ویژگی برخوردارند که ابتدا به برخی از آنها و پس از آن، به تحلیل عملکرد مترجمان در مواجهه با چنین واژگانی می‌پردازیم. امام^(ع) می‌فرماید:

○ «أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ» (نهج‌البلاغه / خ ۳۴).

واژه «مشرقیة» یکی از نام‌های شمشیر است که در میان اعراب بسیار مشهور می‌باشد. ابن‌میثم در شرح این واژه می‌گوید: «این نوع شمشیر منسوب به یکی از شهرهای یمن به نام مشرف می‌باشد که شمشیرهای آبدیده و برآن در آنجا ساخته می‌شد» (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۸۲). در برابریابی و ترجمه این واژه، برخی از راه‌حل‌های ارائه‌شده درباره ترجمه این نوع واژه‌ها را ملاحظه خواهیم کرد:

* **دشتی:** «به خدا سوگند! از پای ننشینم؛ قبل از آنکه دشمن فرصت یابد، با شمشیر آبدیده چنان ضربه‌ای بر پیکره او وارد خواهم ساخت...» (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۱).

* **جعفری:** «اما من - سوگند به خدا - با قدرتی که به وسیله شمشیر، سلطه را به دست دشمن نخواهم داد» (جعفری، ۱۳۵۸: ۱۵۳).

* **شهیدی:** «به خدا! پای پس نگذارم و بایستم تا شمشیر مشرفی از نیام برآید» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۸۸).

* **فقیهی:** «اما من - پس به خدا سوگند - برای اینکه دشمن بر من تسلط نیابد، چنان با شمشیر مشرفی بر فرق‌ها می‌کوبم...» (فقیهی، ۱۳۸۱: ۷۹).

* **فیض‌الاسلام:** «به خدا سوگند! پیش از آنکه به دشمن فرصت و توانایی دهم، با شمشیرهای مشرفی (مشارف نام‌قرائی بوده که شمشیر مشرفی به آن منسوب است) چنان به او خواهم زد...» (فیض‌الاسلام، ۱۳۳۱: ۱۱۵).

در ترجمه‌های فوق، دشتی به‌جای گرت‌برداری از این واژه، آن را با عبارات و واژه‌های دیگری همچون «آبدیده» ترجمه کرده است، اما دیگران به غیر از جعفری، از گرت‌برداری استفاده کرده‌اند و مرحوم دشتی نیز در پاورقی به توضیحی درباره این واژه روی آورده است و

فیض‌الاسلام نیز در داخل متن به توضیح این واژه پرداخته است. اما جعفری تنها به معنای خنثی و کلی این واژه، یعنی همان شمشیر بسنده کرده است که معادلی صحیح و جامع به شمار نمی‌رود. بهترین رویکرد در قبال ترجمه این عبارت آن است که واژه «مشرقی» به طور مستقیم وارد ترجمه شود و آنگاه در پاورقی به اختصار در این باره توضیحی داده شود.

**** ترجمه پیشنهادی:** «به خدا سوگند! من پیش از آنکه تسلیم شوم، با شمشیر مشرفی چنان ضربتی بر دشمن وارد می‌کنم...».

نتیجه‌گیری

با گسترش روزافزون روش‌ها و شیوه‌های هدفمند و مؤثر تحلیل و ارزیابی ترجمه و رشد مطالعات ترجمه در عرصه زبان و دانش زبانشناسی، نقد و ارزیابی ترجمه به سمت و سوی علمی شدن پیش می‌رود و نظریه‌پردازان در تلاش برای ارائه چارچوبی دقیق و علمی در راستای نقدی به دور از سلیقه می‌باشند. در این راستا، آنچه که مورد تأکید همه صاحب‌نظران حوزه ترجمه می‌باشد، ارائه راهکارهای مناسب برای دستیابی به تعادل و برابری در ترجمه می‌باشد. همان‌گونه که در این مقاله نیز اشاره شد، یکی از مهم‌ترین اجزای جمله که در دستیابی به تعادل و برابری سهم بسزایی را به خود اختصاص داده است، واژگان می‌باشند. آنچه که مترجم را در رسیدن به مقوله برابری واژگانی در فرایند ترجمه یاری می‌کند، شناخت لایه‌های مختلف معنایی و توجه به بافت کلام و موقعیت کاربردی واژه می‌باشد. از این رو، با ارائه نوعی تقسیم‌بندی پنجگانه از برابری واژگانی، به تحلیل و جزئی‌نگری برخی واژگان خطبه‌های نهج‌البلاغه پرداختیم و شاهد عملکرد مترجمان در قبال ترجمه واژگان مورد بحث بودیم. آنچه که در پایان بدان دست یافتیم، شامل موارد ذیل می‌باشد:

۱- در ترجمه متون دینی، مسئله انتقال مفهوم و پیام اصلی زبان مبدأ از اهمیت بیشتری نسبت به دیگر متون برخوردار است و در این راستا، نظریه تعادل ترجمه‌ای واژگانی می‌تواند بخشی قابل توجه از مقوله امانت در ترجمه را در این فرایند عملی سازد. هرچند دستیابی کامل به تعادل ترجمه‌ای بین دو متن، امری ناممکن تلقی می‌شود، اما با این حال، مهم‌ترین وظیفه مترجم، یافتن برابری‌هایی است که قابلیت انتقال تأثیر زبان مبدأ بر زبان مقصد را داشته باشند.

۲- وظیفه مترجم در وهله نخست، آگاهی از معنای ارجاعی و مطلق یک واژه است و نگاه باید به نقش بافت در ترجمه وقوف کامل داشت، اما در بررسی واژه‌های پیشنهادی در این پژوهش، ترجمه مرحوم دشتی و جعفری در ارائه حتمی معنای ارجاعی و پایه برخی واژگان دچار التباس شده‌اند و به ارائه برابرنهادهای غیردقیقی پرداخته‌اند و در برابری یک به چند، اکثر ترجمه‌ها کمتر به مسئله چندمعنایی و اهمیت بافت در ارائه برابرنهادهای واژگانی اهتمام ورزیده‌اند.

۳- در برابری چند به یک نیز با مسئله مترادف و اهمیت کارکرد تجزیه بر آحاد معنایی در شناخت تفاوت‌های بین واژه‌های به اصطلاح مترادف مواجه هستیم که مترجمان نهج‌البلاغه در این باره تا حدود زیادی به شکل دقیق عمل نکرده‌اند. با این حال، ترجمه‌های فقیهی و فیض‌الإسلام در این نوع برابری بیش از ترجمه دیگران قابل قبول هستند.

۴- در برابری یک به جزء و یک به صفر، به مسئله امکانات زبانی زبان‌های مختلف پرداخته می‌شود و اینکه مترجم در زبان مقصد، در برخی موارد نمی‌تواند به ذکر برابرنهادهای دقیق واژگانی بپردازد و دلیل این امر نیز این است که یا در زبان مقصد، واژه‌ای مستقل به عنوان معادل برای واژه زبان مبدأ وضع نشده است و مترجم مجبور به استفاده از خود واژه زبان مبدأ می‌باشد و یا اینکه واژه پیشنهادی معادل، از تمام لایه‌ها و آحاد معنایی واژه زبان مبدأ برخوردار نیست.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۹). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*. چاپ دوازدهم. تهران: نشر نی.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله. (۱۳۳۷). *شرح نهج‌البلاغه*. قم: نشر کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۶۳). *لسان‌العرب*. قم: نشر ادب الحوزة.
- ایزوتسو، توشیهکو. (۱۳۷۸). *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: نشر فروزان.
- بحرانی، کمال‌الدین ابن‌میثم. (۱۳۶۲). *شرح نهج‌البلاغه*. بی‌جا: نشر دفتر نشر کتاب.

- بیکر، مونا. (۱۳۹۳). *به عبارت دیگر*. ترجمه علی بهرامی. تهران: نشر رهنما.
- پالمر، فرانک ریچارد. (۱۳۶۶). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: کتاب‌ماد.
- جعفری، یعقوب. (۱۳۷۷). «ضرورت شناخت وجوه و نظایر در ترجمه قرآن کریم». *دوفصلنامه ترجمان وحی*. صص ۹-۲۱.
- جلالی مریم و ویسی‌الخاص. (۱۳۸۶). «بررسی مبحث وجوه، نظایر و روابط مفهومی در قرآن و مقایسه آن با مطالعات موازی در زبانشناسی نوین». *پیک نور*. سال هفتم. شماره اول. صص ۷۱-۵۹.
- حدادی، محمود. (۱۳۸۴). *مبانی ترجمه*. تهران: نشر رهنما.
- خویی، حبیب‌الله. (۱۳۵۸). *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*. تهران: مکتبه‌الاسلامیه.
- ذلیل، ژان. (۱۳۸۱). *تحلیل کلام، روشی برای ترجمه؛ نظریه و کاربرد*. ترجمه اسماعیل فقیه. چاپ دوم. تهران: انتشارات رهنما.
- دو سوسور، فردینان. (۱۳۷۸). *دوره زبانشناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: نشر هرمس.
- دیوان الهندلیین*. (۱۳۶۴ق.). عنی بتصحیحہ احمد الزین و محمود ابوالوفاء. القاهرة: دارالکتب المصریة.
- ساسانی، فرهاد. (۱۳۸۳). «معناشناسی گفتمانی نگاهی به فیلمک اروپا و آمریکا». *مجموعه مقالات هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر*. انتشارات فرهنگستان هنر. صص ۷۹-۷۵.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۰). *ساخت‌گرایی، پسا‌ساخت‌گرایی و مطالعات ادبی*. ترجمه گروه مترجمان. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
- سعیدیان، اسماعیل. (۱۳۹۲). *اصول و روش کاربردی ترجمه*. چاپ سوم. تهران: انتشارات رهنما.
- سیدی، حسین. (۱۳۷۵). «نقش بافت در فهم واژگان قرآنی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. شماره ۱ و ۲. صص ۶۰-۴۵.
- سیوطی، جلال‌الدین. (۱۳۲۵). *المزهر فی علوم اللغه و انواعها*. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. القاهرة: دار إحياء الكتب العربیة.
- شاملی، نصرالله و اعظم پرچم. (۱۳۸۹). «تداخل معنایی واژگان مترادف در ادبیات جاهلی و واژگان قرآن». *مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث*. سال چهل و دوم. صص ۵۸-۳۱.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۲). *هفت گفتار درباره ترجمه*. چاپ یازدهم. تهران: نشر مرکز.
- عبدالتواب، رمضان. (۱۳۶۷). *مباحثی در فقه‌اللغة و زبانشناسی عربی*. ترجمه حمیدرضا شیخی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- فرحزاد، فرزانه. (۱۳۸۳). «ترجمه‌شناسی مکتب لایپزیک». *فصلنامه زبان و ادب*. شماره بیستم. سال

هفتم. صص ۲۲۹-۲۳۶.

فیروزآبادی، سعید. (۱۳۸۷). *پانزده گفتار در ترجمه*. تهران: نشر کتاب پارسه.

فیروزآبادی، مجدالدین. (۱۴۲۹ق). *القاموس المحيط*. القاهرة: دار الحديث.

لطفی پور ساعدی، کاظم. (۱۳۹۲). *درآمدی بر اصول و روش ترجمه*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۰). *پیام امام امیرالمؤمنین^(ع)؛ شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*. قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب^(ع).

نهج البلاغه. (۱۳۵۸). شرح و ترجمه محمدتقی جعفری. تهران: دفتر نشر.

_____ . (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی. قم: انتشارات مشرقین.

_____ . (۱۳۷۳). ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ . (۱۳۸۱). ترجمه علی اصغر فقیهی. تهران: انتشارات مشرقین.

_____ . (۱۳۳۱). ترجمه و شرح سید علی نقی فیض الإسلام. تهران: بی‌نا.

نیومارک، پیتر. (۱۳۷۲). *دوره آموزش فنون ترجمه*. ترجمه منصور فهیم و سعید سبزیان. تهران: نشر رهنما.

ولی پور، واله. (۱۳۸۲). «بررسی نظریات معادل‌یابی در ترجمه». *متن پژوهی ادبی*. شماره هجدهم. صص ۲۱۶-۲۲۷.

Bolinger, Dwight and Donald Sears. (1968/1981). *Aspects of Language*. Newyork.

Cat ford, J.C. (1965). *A Linguistic Theory of Translation*. London: Oxford University Press.

Fawcett, P. (1997). *Translating and language: Linguistic theories Explained*. Manchester: StJerome publishing.

Jacobson, R. (1959/2000). *On linguistic aspects of translation*. In Lawrence Venuti. Pp. 3-11-18.

Kenny, D. (1998). "Equivalence". *Mona baker*. Pp.77-80.

Lobner, S. (2000). *Understanding Semantics*. London: Arnold.

Munday, J. (2001). *Introducing translation studies; Theories and applications*. London: Routledge.

Nida, E. A. and Charles R. Taber. (1982). *the Theory and Practice of Translation*. Leiden: E.J. Brill.

